

هفتادمین سال تشکیل جبهه ملی ایران و یادآوری اندیشه دکتر محمد مصدق

دکتر حسین رفیعی

www.mhrafieefanood.com

بعد از انقلاب مشروطه، تشکیل جبهه ملی ایران، توسط شادروان دکتر محمد مصدق، مهمترین تجمع نیروهای سیاسی ملی و استقلال طلب ایران بود. از سال ۱۲۸۵ که سند مشروطه امضاء شد تا سال ۱۲۹۹ که انگلستان در ایران کودتا کرد، آن آرامش و انسجامی که از انقلاب مشروطه انتظار می رفت، پیش نیامد. رضاخان و بعد رضا شاه اگرچه آرامش و انسجامی در مملکت ایجاد کرد که هم مورد نیاز شرکت نفت ایران و انگلیس بود و هم شهروندان از آن استقبال کردند، ولی رضاخان برای انسداد روند مشروطه خواهی آمده بود؛ آنچه رضا شاه در مورد عمران و آبادی و انسجام اداری و مدیریتی کشور ایجاد کرد، کسی مشکلی ندارد ولی مأموریت اصلی رضاخان و رضاشاه، توقف اهداف اصلی مشروطه یعنی دموکراسی، ملی کردن حکومت و ملی کردن سیاست بود که آن را به شکل مطلوب استعمار و روحیه نظامی - استبدادی خود به انجام رساند. هر نفی ای باید ایجابی هم داشته باشد. مردم باید تغییرات مثبت رضاشاه را در مقابل عمل منفی مهم او می دیدند. متأسفانه شرایط امروز طوری شده است که به خصوص نسل جدید بخش منفی عملکرد رضا شاه را که بدان مأمور بود و در یک الگوی استعماری قرار بود در ترکیه - ایران - افغانستان اتفاق بیفتد، نمی بینند. طرح اصلاحات - سرکوب، توسعه - قانون شکنی، مدرنیته - اسلام زدایی، پیشرفت - استبداد.

در ترکیه این طرح توسط آتاتورک اجرا و در ایران و افغانستان با مشکلات جدی روبرو شد. روحانیت ایران با بخشی از طرح رضاخان موافقت کرد و در واقع فریب خورد. نکته دیگر این است که جبهه ملی ایران مستقل از دکتر مصدق مفهومی ندارد؛ این دو لازم و ملزوم یکدیگر بودند و هستند و به همین دلیل، منشا آثار مهمی در تاریخ ما شدند. ضمناً مصدق را با شناخت دشمنان بومی اش یعنی رضاشاه و محمدرضاشاه می توان شناخت. دکتر مصدق اهداف خود را در تشکیلات جبهه ملی ایران متبلور کرد و بعد توانست منشأ آثار ماندگار در این کشور شود. لذا اهداف مصدق و جبهه ملی ایران از هم تفکیک ناپذیرند.

رضا شاه در توافق با روحانیت قم از جمهوری (طبق الگوی ترکیه) صرفنظر کرد و با حمایت آنها به پادشاهی رسید. از حدود سال ۱۳۱۰ مقابله جدی با روحانیت و اسلام را پی گرفت. در سال ۱۳۰۷ مدرس را به تبعید و حصر و حبس فرستاد و در سال ۱۳۱۶ که از ضعف و ترس حوزه علمیه مطمئن شده بود، روحانی قهرمان آزادی، ملّی و مشروطه‌خواهی را به قتل رساند. نزدیک بود که مصدق هم سرنوشت مدرس را پیدا کنند که یک تصادف نیکو جلوی آن را گرفت. پس از سقوط رضاشاه آن هم با هزینه اشغال مملکت، آزادی نسبی در این مملکت، ارمغان این سقوط شد. نیروهای ملی که به حاشیه رانده شده بودند به میدان مبارزه سیاسی آمدند و سرآمد همه آن ها دکتر محمد مصدق بود که به قول آیت الله طالقانی: «موسایی بود که در دربار فرعون بزرگ شده بود».

دکتر مصدق جامعه، اشرافیت قاجار و اشرافیت جدید پهلوی، استعمار و استبداد و ریشه‌های استعمار در این اشرافیت را می شناخت و به خوبی می دانست که علت عقب ماندگی ایران و عدم توفیق مشروطیت ریشه در چند اصل مهم دارد:

۱. **وابستگی حکومت به استعمار**، چیزی که از دوره قاجار به دربار پهلوی به ارث رسیده بود که تا سال ۱۹۱۷ روسیه و انگلیس اعمال قدرت در ایران می کردند. پس از ۱۹۱۷ انگلستان تاثیرگذار مطلق شده بود و هنوز آمریکا به تأثیرگذاری نرسیده بود.

۲. **استبداد سلطنتی**، گرچه پادشاه مشروطه بود ولی به دلیل ضعف جامعه‌ی مدنی و ترکیب مجلس شورای ملی، ارث دوره استبداد را داشت و از آن استفاده می کرد و ارتش را هم آلوده کرده بود.

۳. **ضعف و ناتوانی** جامعه روستایی و شهرهای کوچک؛ هم به لحاظ سواد و هم به لحاظ فرهنگ سیاسی مشروطه که هدف دموکراسی داشت.

۴. **نفوذ استعمار** در رجال سیاسی جامعه شهری و اشرافیت قاجاری-پهلوی که عمدتاً انتخابات مجلس را هم در کنترل داشتند و جامعه روستایی و شهرهای کوچک را دست آموز کرده بودند. فئودالیسم نوع ایرانی هم برخلاف اروپا، قدرتش را از دربار می گرفت و مددکار استعمار و استبداد شده بود.

با این شرایط در سال ۱۳۲۸ در یک انتخابات که فقط تهران و بعضی از شهرها، نماینده واقعی مردم را به مجلس فرستاده بودند، دکتر مصدق زمان را برای تشکیل جبهه مردمی، مناسب دید. جبهه ملی دکتر مصدق با اهداف زیر تأسیس شد:

۱. ملّی کردن حکومت و قدرت و نفی استعمار .

۲. وحدت اسلامیت - ایرانییت و نفی تضاد این دو.
۳. مّلی کردن سیاست در چهارچوب انقلاب مشروطه.
۴. توسعه دموکراسی و اشاعه فرهنگ رواداری.
۵. مبارزه با فساد حکومتی و جلب اعتماد مردم.
۶. مّلی شدن نفت.

مّلی شدن نفت

هوشمندی دکتر مصدق در این بود که به ضعیف‌ترین حلقه "استعمار- استبداد- وابستگی" که در عین حال با عملکرد چهل ساله شرکت نفت ایران و انگلیس، برای مردم ایران و جهان ملموس بود، در افتاد. چیزی که علی‌القاعده باید "ناسیونالیسم - مذهب را متحد می‌کرد و این کار با وحدت آیت‌الله کاشانی - دکتر مصدق در ابتدا تحقق یافت. این که هزاران کتاب، سخنرانی، فیلم، مستند و ... درباره مّلی شدن صنعت نفت نوشته و گفته و تهیه شده و از هدف اصلی دکتر مصدق که وحدت اسلامیت - ایرانییت، مّلی شدن حکومت و قدرت و مّلی شدن سیاست و زنده کردن انقلاب مشروطه و توسعه دموکراسی بود، خیلی کمتر سخن گفته شده است و محققین غربی به آن کمتر پرداخته‌اند، اتفاقی نیست. اینکه بعد از ۷۰ سال هنوز سازمان سیا اسناد را منتشر نمی‌کند و حتی ادعا می‌کند که اسناد دوره مّلی شدن صنعت نفت آتش گرفته نیز اتفاقی نیست! اگر روزی این اسناد منتشر شود، عظمت کار دکتر مصدق از یک طرف و توطئه‌های پیچیده استعمار، دربار و روحانیت همراه آنها روشن خواهد شد. دکتر مصدق با زیرکی تحت عنوان مّلی شدن نفت، خواست اتحاد مردم (وحتی دربار و شاه) را جلب کند، تا عمق آنچه که می‌خواست انجام دهد را توطئه‌گران نتوانند، خنثی سازند. یعنی استقلال ایران و مّلی کردن حکومت و قدرت و سیاست، آن چه دکتر مصدق انجام داد:

وحدت اسلامیت - ایرانییت

مصدق که توطئه استعمار و رضاخان را فهمیده بود و اسلام‌ستیزی و روحانیت‌ستیزی رضاشاه را مغایر اهداف ملی می‌دانست، ضمن وحدت با آیت‌الله کاشانی، سعی می‌کرد که روحانیت را در چهارچوب قانون و دموکراسی، به امر سیاسی وارد کند. به همین دلیل روحانیون وارد شده به مجلس را تشویق کرد که «فراکسیون روحانیت» تشکیل دهند تا در مجلس شورای مّلی، تشکیلات قانونی روحانیون سیاسی، هم باشد. ضمناً در شورای عالی فرهنگ از متفکران

مسلمان دعوت کرد که بر پایه اسلام مترقی، برنامه فرهنگی تعیین کنند و فرهنگ جامعه را نیز اصلاح کنند. او که برخلاف رهبران مذهبی، اقتدارش را از آسمان نمی‌گرفت و هرچه داشت، خود آموخته بود، عمیقاً مذهبی بود. در سال‌های گذشته این امر ثابت شده و تبلیغات اول انقلاب خوشبختانه خنثی گردیده است و دیگر کسی در مسلمان بودن دکتر مصدق شکی ندارد. از نظر دکتر مصدق نه تنها بین ناسیونالیسم و مذهب تقابلی وجود نداشت، بلکه این دو لازم و ملزوم یکدیگر و قدرت مبارزه با استعمار و استبداد و قانون‌گریزی بودند. بی‌دلیل نیست که نویسنده کتاب «میهن پرست ایرانی» کریستوفر دوبلگ، ترجمه هرمز همایون پور کندوکاو ۱۳۹۴ به درستی فهمیده است که:

ناحیه فارسی زبان امپراطوری پارس نبوغ خود را در سطح فرهنگی نرم، غنی و نفوذگر که آمیزه‌ای از اسلام و سنت‌های قدیمی ایرانی بود، نشان داد، فرهنگی که بر بیشتر دنیای اسلام، چیرگی یافت، فارسی به زبان بین‌المللی فرهنگی تبدیل شد.

مصدق در سال ۱۲۹۷ در رد کاپیتولاسیون و قبل از هر کسی کتاب نوشت و در آن تأکید کرد که:

اسلام در خطر است، ما شاهدیم که هر روز ضعیف تر می‌شود. اگر به قوانین و مقررات اسلام احترام گذاشته بودیم و امیال پروردگار را محترم شمرده بودیم، کشورهای اسلامی در این وضعیت نبودند و کشورهای مسیحی نمی‌توانستند آنها را تابع خود کنند... اگر کشوری بخواهد مستقل باشد الزاماً باید روی کلیه ساکنان خود حق قضاوت داشته باشد.

برای من جای بسیار تأسف است که در کنفرانس کشورهای غیر متعهد در تهران در سال ۱۳۹۱ اسمی از دکتر مصدق برده نمی‌شود؛ در حالی که در سال ۱۹۵۵، کنفرانس باندونگ که جنبش عدم تعهد را بنیان گذاشت، به صراحت و شفافیت گفتند که ملهم از دکتر مصدق و صنعت ملی شدن نفت ایران هستند.

و باز متأسفانه باید تأکید کنم که اگر رضاشاه و محمدرضاشاه بر تفکیک ایرانیت و اسلامیت پای می‌فشردند، عامل استعمار و مجری اهداف شرق‌شناسان وابسته چون خانم لمبتن، جاسوس، عضو MI6، استاد دانشگاه و متخصص امور ایران بود و او به انگلستان پیشنهاد کرد

که مذاکره با دکتر مصدق بیهوده است ... و باید با عملیات پنهانی و زیرزمینی ساقط شود. ولی چرا بعد از انقلاب به این امر بدیهی و ویژگی دکتر مصدق توجه نشد و کسانی از روی جهل و به منظور تقابل بین اسلامیت - ایرانیت خیابانی که با خواست مردم به نام دکتر مصدق نامگذاری شده بود را "ولیعصر (عج)" نامیدند و بعد از ۴۰ سال شورای شهر تهران خیابانی کوچک را به اسم دکتر مصدق نامگذاری کرد!

امروز ۷۰ سال پس از تشکیل جبهه ملی ایران متفکر غربی فهمیده و می نویسد:

مصدق از اقداماتی که به نظرش با "ایرانیت" و "اسلامیت" ملت مغایرت داشت خود را کنار کشید زیرا عقیده داشت که این دو عامل سنگ بنای ایران شمرده می شوند. (منبع پیشین)

همین نویسنده غربی (کریستوفر دوبلگ) اقرار کرد که «مصدق هرگز لب به الکل و گوشت خوک نزد» و در ماه رمضان در مجلس شورای ملی به هنگام سخنرانی آب خورد و بعد گفت: "من بیمارم... از ۲۰-۳۰ سال گذشته دکترها دستور دادند که روزه نگیرم. اگر کسی که بیمار است روزه بگیرد، خلاف شریعت عمل کرده است؛ زیرا دارد به خودش آسیب می زند". باز هم کریستوفر دوبلگ کشف حجاب مضحک رضاشاه را چنین توصیف می کند:

پس از کشف حجاب، برخی از کارمندان دولت از بردن زنان بی حجاب شان به مجالس مختلف مختلط ابا داشتند، روسپی ها را صیغه می کردند {آجاره می کردند} تا در آن مجالس در نقش همسران آنها ظاهر شود.

دکتر مصدق، که نقش رضاخان را به درستی فهمیده بود، در مورد رضاخان به مشیرالدوله گفت: «آبگوشتی روی بار است اما من حبوبات آن نخواهم شد.»

با کمال تأسف باید گفت که روحانیون قدرتمندی در حوزه علمیه قم و تهران هم فریب رضاخان را خوردند و هم کودتای ۱۳۳۲ را به شاه تبریک گفتند (آیت الله بروجردی) و اهداف مصدق را نه در ۱۳۰۴ و نه در ۱۳۲۹ و ملی شدن صنعت نفت، فهمیدند. مصدق و مدرس و دو یا سه نفر دیگر بودند که در مجلس چهارم با تغییر سلطنت قاجار به پهلوی مخالفت کرده بودند. در صورتی که رضاخان حمایت بزرگان حوزه علمیه قم را قبلاً کسب کرده بود. حسین مکی در کتاب «مدرس، قهرمان آزادی» جلد اول، [انتشارات] ترجمه و نشر کتاب می نویسد که بزرگان حوزه علمیه (ابوالحسن موسوی اصفهانی، محمدحسین غروی نائینی و عبدالکریم

حائری یزدی) در مورد لغو طرح جمهوریت بیانیه رسمی دادند و رضاخان در اعلامیه خود از «حفظ و حراست عظمت اسلام»، «محافظة و صیانت ابهت اسلام» و «احترام مقام روحانیت» سخن گفته بود.

ولی رضاشاه پس از قبضه‌ی فضای سیاسی جامعه و اطمینان از بی‌تفاوتی روحانیت، مدرس را در سال ۱۳۰۷ به خواف تبعید، حصر و حبس کرد و در شرایط بسیار خفیف و غیر انسانی برای ۹ سال در حبس و حصر نگه داشت و بعد هم دستور قتل و شهادت این روحانی هوشیار را صادر کرد و خواهرزاده مدرس وقتی به بنیانگذار حوزه علمیه قم مراجعه کرد و تقاضای کمک نمود، آیت الله حائری یزدی گفتند: «نگران مدرس نباش، ماهی ۱۵ تومان جیره دارد.»! و این روحانی که نماینده مراجع نجف در مجلس اول و جز فقهای تعیین شده برای تطبیق قوانین مجلس شورای ملی با شرع اسلام بود و بعد نماینده مجلس شد، بی پناه رها شد؛ تا جایی که توانایی پرداخت نفقه به همسرش را نداشت و مجبور شد به پسرش وکالت طلاق او را بدهد. حال با این سابقه رضاشاه و عملکرد او با روحانیت و آیت الله مدرس و سابقه مصدق به دوران ملی شدن نفت می‌رسیم که محمدرضا شاه پس از کودتا نوعی امتیاز به روحانیت برای مبارز علیه بهائیت داد و آقای فلسفی در رادیو و در ماه رمضان علیه بهائیت سخنرانی می‌کرد تا با یک تیر دو نشان بزنند؛ هم روحانیت را راضی کند و هم بهائیت را معروف و مشهور سازد. وقتی که در دادگاه نظامی، دادستان، پایین کشیدن مجسمه های رضاشاه و محمدرضاشاه را مطرح کرد مصدق با هوشمندی گفت:

من موافق مجسمه‌بازی نیستم و فکر نمی‌کنم که با قانون شریعت سازگار باشد.

مصدق در زمانی که به مرگ نزدیک بود، باز ایرانیت - اسلامیت خود را بیان کرد و گفت: «لعنت خدا بر هر کسی که بخواهد معادل هزینه زندگی چندین خانواده فقیر خرج کند و دکترهای خارجی را برای معالجه من به این جا بیاورد.» در یکصد سال گذشته تمامی کسانی که خواستند "اسلامیت" یا "ایرانیت" را به حاشیه برانند و یکی را بر دیگری مرجح سازند، آب در هاون کوبیده اند و تنها راه ماندگار و تاثیرگذار (مخصوصاً در شرایط کنونی) راه مصدق در تلفیق این دو می‌باشد.

ملی کردن قدرت و حکومت

دکتر مصدق می‌دانست که قدرت، مشکل اصلی جامعه است که توسط دربار و استعمار به سرقت رفته است و پس از مشروطه؛ محمدعلی شاه، رضاشاه و محمدرضاشاه سارقین حق مردم هستند. اصلاح قانون انتخابات به این منظور بود که اولاً قدرت فقط توسط انتخابات مردم فهیم به نمایندگان منتقل شود و ثانیاً از دربار بازپس گرفته شود. دعوای او با شاه در سال ۱۳۳۱ که منجر به قیام ۳۰ تیر شد و تصاحب وزارت دفاع هم شد، در این راستا بود. کسانی که ایراد می‌گیرند چرا مصدق پیشنهاد بانک جهانی را نپذیرفت و یا چرا با نماینده آمریکا «هریمن» به توافق نرسید، از این امر غافلند، که هدف او عمیق‌تر از ملی شدن صنعت نفت بود؛ چنانکه به صراحت می‌گوید:

هر کس برای کوچک نشان دادن جهاد مقدس ملت ما اثرات نهضت ایران را از نظر اقتصادی بسنجند و استقلال کشور ما را با چند میلیون بهره قیاس کند، بلاشک راه خطا پیموده است.» (کریستوفر دوبلگ)

یا به قول فخرالدین عظیمی:

یکی از هدف‌های مصدق این بود که ایران به درجه‌ای از حاکمیت ملی دست یابد که کارگزاران بیگانه نتوانند نقش‌هایی در امور کشور بازی کنند.

بی‌دلیل نیست که هندرسون سفیر آمریکا در ۲۱ اوت ۱۹۵۳ و کمی بعد از کودتا به وزارت خارجه آمریکا گزارش می‌دهد که خطرناک‌ترین رهبران ملی هنوز آزاداند... فاطمی شایگان حسینی و ...

سم فال (Sam Falle) انگلیسی اعتقاد داشت که دکتر فاطمی باید فوراً اعدام شود. او نوشت: «تا زمانی که این افراد زنده هستند و در ایران اقامت دارند، همیشه خطر یک ضد کودتا وجود دارد. باید قاطعیت و سرسختی داشت.» (پیشین)

بی‌دلیل نبود که دکتر مصدق در دادگاه نظامی فریاد زد که «حتی اگر مرا به پای چوبه‌دار ببرند، نمی‌پذیرم که در یک مملکت مشروطه شاه بتواند نخست‌وزیر را عزل کند.» مصدق می‌دانست که به قول محقق اروپایی، دوبلگ: «روس و انگلیس ... از هرگونه اصلاحات جدی پیشگیری می‌کردند... در شروع جنگ جهانی اول، در مصر ترکیه و سوریه راه آهن ساخته شده بود و هند بریتانیا از داشتن حدود یکصد هزار کیلومتر راه آهن بر خود می‌بالید اما در ایران

فقط بین شهر تهران و شاه عبدالعظیم یک خط راه آهن بود». پسرش مهندس احمد مصدق می‌گوید که وقتی خبر قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله را با انگلیس در روزنامه سوئیس خواند، آتش گرفت؛ به گریه افتاد. نمی‌توانستم نزدیکش شوم. غروب آنروز چندین نفر از آشنایان ایرانی به دیدن او آمدند و تا نیمه شب به زاری و مویه مشغول بودند و این جریان تا چندین روز ادامه داشت. در کمیته مقاومت ملی ایرانیان که از ایرانیان مهاجر تشکیل شده بود، نقش برجسته‌ای به عهده گرفت و جامعه ملل را نامه باران کرد... موضع‌گیری‌های دولت و «دروویلسون» در آمریکا علیه قرارداد از همه شدیدتر بود. در نتیجه لرد کرزن انگلیسی نوشت: «به این مردم [ایرانیان] باید به هر قیمتی که برای شان تمام شود آموخت که بدون ما نمی‌توانند کاری صورت دهند اصلا مانعی نمی‌بینیم که پوزه‌شان به خاک مالیده شود.»

رضاخان که به قول آن محقق (دوبلگ) «فرهنگش با ورق‌بازی و سرکردن با روسپی‌ها عجین بود، گرچه بعدها به کمالات اشرافی مثل کشیدن تریاک و خوردن مال مردم نیز آراسته شد». نمی‌توانست مصدق را فریب دهد. مدرس، یار مصدق در مجلس چهارم در مخالفت با پادشاهی رضاخان قبلا گفته بود: «سگ هر قدر هم خوب باشد همین که پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی‌خورد و باید از خانه بیرونش کرد.» (پیشین)

مدرس در مجلس ششم از ادای سوگند وفاداری به رضاخان خودداری کرد و خطاهای و ثوق الدوله را افشاء کرد. بی‌دلیل نیست که «سر فرانسیس شپرد» به لندن گزارش کرد که: «شاه می‌گوید جبهه ملی ایران از حزب توده خطرناک‌تر است». و مصدق بارها گفت که بیش‌تر به وجه اخلاقی ملی کردن نفت توجه دارد تا به وجه اقتصادی آن. مصدق به هریمن آمریکایی در مورد انگلیسی‌ها گفته بود: «شما نمیدانید آنها چه اندازه مودی و مکارند. چه اندازه شیطانی هستند. نمی‌دانید هر چیزی را لمس می‌کنند، چقدر آلوده می‌کنند.» (پیشین) مصدق با گفتن این جمله به در زده بود که دیوار بفهمد.

انگلیس جوهر کار مصدق را که ملی کردن حکومت بود، خوب شناخته بود به همین دلیل کمونیسم را علم کردند تا روحانیت و آمریکا را بترسانند. منشی چرچیل، حال، گفته‌های او را به یاد دارد که گفته بود: «مصدق همه کار کرده تا مملکت‌اش را ویران کند، ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که ایران به کمونیسم نزدیک‌تر شده باشد». ولی همین چرچیل نخست‌وزیر مهد دموکراسی در پیامش بر خلاف قوانین مشروطه نوشت که: «ما بسیار متأسف خواهیم شد که ببینیم شاه قدرت‌هایش را از دست بدهد یا مقامش را رها کند یا از آن مقام ساقط شود.» وقتی هندرسن در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ به مصدق گفت: «ایالات متحده زاهدی را به عنوان

نخست‌وزیر قانونی و شاه را به عنوان رئیس قانونی مملکت می‌شناسد»، مصدق رودربایستی را کنار گذاشت و در جوابش گفت: «دولت تا آخرین نفر مقاومت خواهد کرد حتی اگر اعضای آن را تانک‌های آمریکایی و انگلیسی زیر بگیرد.» امروز ما فهمیده‌ایم که روحانیون نامه‌های تهدید آمیز با جوهر قرمز دریافت داشتند که ظاهراً وانمود می‌شود از طرف حزب توده است ولی در منزل آیت الله بهبهانی جعل شده بودند. ولی مصدق همان موقع می‌دانست و توطئه را فهمیده بود. بعد از کودتا بود که آمریکا کمک اضطراری را موکول به حل و فصل بحران نفت کرد؛ یعنی اول بستن قرارداد کنسرسیوم و بعد وام. هندرسون به شاه توصیه کرد که «ایرانی مستقل و غیردموکراتیک» داشته باشید. در ژانویه ۱۹۵۴، کاردار سفارت انگلستان فهمید که «حمایت پنهانی شدیدی از مصدق وجود دارد» به همین دلیل هندرسون بر محاکمه سریع او اصرار داشت و شاه نظر او را پذیرفت.

با این ویژگی‌های دکتر مصدق است که سیروس بینا می‌گوید:

«پدیده مصدق از شخصیت مصدق افزون‌تر است... نقش وی بزرگتر و مجلل‌تر از حیات او، همچنان در صحنه تاریخ ایران و جهان استوار است.»
(پیشین)

مبارزه با فساد مالی - اداری دولت

مصدق سیستم اداری فاسد دولتی را خوب می‌شناخت. او در قبول مسئولیت‌های اجرایی خود در سال‌های گذشته با این سیستم آشنا شده بود و آن را مخل استقلال و ملی کردن حکومت و سیاست می‌دانست. مثلث استبداد - وابستگی - فساد مالی و اداری یک اختاپوس خطرناک و ضد ملی در ایران ساخته بود. دکتر مصدق به هنگام کار اجرایی گفته بود که «لفظ مستوفی و دزد مترادف شده». پدر دکتر مصدق هم هدایا و مداخل را نمی‌پذیرفت؛ کلمه مداخل را لرد کرزن در قرن هجدهم در کتابی که نوشته بود، معرفی کرده بود. او گفته بود کلمه مداخل برای ماموران قاجار بسیار دلچسب است و به آن بیش از مزد رسمی خود علاقه دارند. دکتر مصدق در سال ۱۹۱۷ به اصرار مادرش سمت معاونت وزارت مالیه را در دولت قوام السلطنه پذیرفت. شروع به پاکسازی وزارتخانه کرد؛ نهادی که به جایگاه سفله پرور تبدیل شده بود. شروع به تعقیب مقامات ارشد وزارتخانه به اتهام فساد و عدم رعایت مقررات کرد. این مبارزه برای دکتر مصدق گران تمام شد؛ برای او پرونده‌سازی کردند و چهار ماه حقوق او را کسر کردند. میرزا

احمدخان اشتری، قاضی نیک‌نام اعتراف کرد که: «مصدق به این دلیل که جرأت کرده بود مچ دزدها را بگیرد، تنبیه شده است.» به هنگام استانداری فارس دستاوردهای او را چنین گفته‌اند: بین عشایر صلح و آشتی برقرار کرد.

- با اجرای قانون، اموال پرنس ارفع را به او مسترد کردند.
 - جاده شیراز-تهران امن شد، به طوری که کالسکه‌های وزارت مالیه به سلامت در آن تردد می‌کردند.
 - فلک کردن را ممنوع اعلام کرد.
 - حقوق‌های عقب مانده را پرداخت کرد.
 - تعدادی مدرسه باز کرد.
 - یک روزنامه شیراز اورا مظهر "اتحاد، همدلی عمومی و ثبات" خواند.
- در فاصله ۱۹۲۱ تا اکتبر ۱۹۲۳ که وزیر مالیه، خارجه و حاکم آذربایجان بود، با رضاخان درگیر شد و از تائید اوراق قرضه ای که برای ارتش منتشر کرده بود، سرباز زد. مصدق در وزارت مالیه، اقدامات زیر را انجام داده است:

- کارکنان فرصت طلب را بیرون کرد.
- حقوق‌ها را کاهش داد.
- پرداخت‌های محرمانه را متوقف کرد.
- نخستین بودجه منظم و حساب شده را تنظیم کرد.
- خواستار سلب مصونیت قضایی یک نماینده مجلس شد که برای نمایندگی مجلس خاصه خرجی کرده بود.

یک‌بار در مجلس، در مورد پلیس مخفی و سانسور درخواست صرفه جویی کرد. معاون مجلس در میان سخنرانی مصدق خواهان تنفس شد که او گفت: «شکم شما به غاروغور افتاده اما من شکم‌ام را پر از اعتقادهایم نگه می‌دارم.» (پیشین)

وقتی که درخواست تحقیق در مورد دو نماینده که تقلب کرده بودند را از مجلس نمود و مخالفت شد، گفت: «اینجا خانه ملت نیست، پناهگاه دزدان است.»

پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به وزارتخانه‌ها دستور داد که توصیه‌های آیت‌الله کاشانی را (که اتفاقاً خیلی فراوان بودند) نادیده بگیرند.

بعداً روشن شد که سیاه اعتبار ۱۱ هزار دلاری برای خرید نمایندگان مجلس در ایران اختصاص داده بود. در زمان انحلال مجلس، دکتر مصدق ادعا کرد که پیش از سی نماینده

خریداری شدند و ظرف مدتی کوتاه، ۱۰ نماینده دیگر خریداری خواهد شد. مصدق خشکه مقدس نبود ولی نمادهایی را به کار می برد که راهی برای فساد در دستگاه های دولتی فراهم نشود. مانند:

- تأمین خرج دفتر نخست وزیری، از جیب خود.
- بردن سوغات برای وکلای ایرانی از جیب خود.
- اعتراض به وزیری که کولر دولتی را در اتاق او نصب کرده بود .
- اعتراض به کارگر خود که به جای پرداخت جریمه قانونی مبلغی کمتر، به پلیس رشوه داده بود.
- ...

دموکراسی و اجرای قانون

آمریکایی ها به او پیغام دادند که حزب توده را غیرقانونی اعلام کند تا مسئله نفت حل شود. مصدق مخالفت کرد و گفت دموکراسی این است که حزب توده هم حق فعالیت داشته باشد. علی رغم فشار حزب توده برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، او در مجلس گفت: «آقای کافتارادزه خیلی دیر آمده اند و اکنون خیلی زود به خانه باز می گردند.» با نخست وزیری رزم آرا مخالفت کرد، محدود کردن خانواده شاه و جلوگیری از دخالت آن ها در امور مملکت، علاوه بر جلوگیری از نفوذ استعمار، اجرای قانون و دموکراسی بود. محقق اروپایی (دوبلگ) به درستی می گوید که مصدق مغرورانه مدافع این کلمات حکیمانه ولتر بود "من ممکن است با آنچه تو میگوئی موافق نباشم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن دفاع می کنم" مصدق به شهربانی دستور داد که جراید هرچه می خواهند بنویسند. او سرزده به زندان شهربانی رفت و در مجلس به نمایندگان گفت: "از آن دارالمجانین دیدن کنید و قانون بگذرانید تا این افراد از زندان بیرون بیایند." وقتی آقای سنجابی پیشنهاد کرد که مصدق از شاه انحلال مجلس را درخواست کند، مصدق فریادزنان گفت: "گویا امروز صبح حشیش کشیده اید!؟"

حتی دکتر فاطمی هم به محمد علی سفری خبرنگار روزنامه باختر امروز گفت: "این پیرمرد همه اش دم از قانون می زند و می ترسم آخر سر همه ما را به کشتن دهد". مصدق پیشنهاد عشایر را نپذیرفت که وارد تهران شوند. وقتی رئیس دادگاه نظامی به دکتر مصدق گفت صحبت کردن برای شما دارو و و برای دیگران سم است، مصدق گفت: "من دکتر مصدق ام، بر من واجب است نشان دهم چه چیزی غیر قانونی است." او به صراحت گفت که این وظیفه

وزیر پست و تلگراف نیست که تلگراف‌ها و نامه‌های مردم را بخواند. بعد از حکم دادگاه نظامی بدوی، از او خواستند که اگر از تقاضای دادگاه تجدیدنظر صرف‌نظر کند و در عوض به احمد آباد تبعید شود. او سر باز زد، اجرای قانون را خواست.

جبهه ملی ایران مصدق و وظایف ما

ویژگی‌های دکتر مصدق را گفتم تا ویژگی‌های جبهه ملی ایران و همکاران او را یادآوری کنم؛ اکثر قریب به اتفاق همکاران مصدق سالم و پاک‌دست بودند. بر نوادر نمی‌توان حکم داد. نکته اصلی در دوران ما که شباهت با دوران مصدق و تشکیل جبهه ملی ایران دارد، ایجاد وحدت بین نیروهای ملی - دموکراسی خواه - استقلال طلب است. دکتر مصدق سعی داشت که طرح انقلاب مشروطه را عملیاتی کند، الان هم نیاز ما همان است. توسعه آزادی‌های سیاسی، وحدت ملی، وحدت سرزمین ایران و محور قراردادن ایران که اصل مشترک همه ما هاست. ملی کردن قدرت و حکومت که پروژه مصدق بود امروز پروژه ما هم هست؛ همان توطئه‌های زمان مصدق علیه وحدت الان هم فعال هستند. از بعضی جاها «بوی کباب» می‌آید. خیلی از این «بوی کباب‌ها» مغایر پروژه دکتر مصدق هستند. موازی سازی‌ها، انشعاب‌ها، خودمحموری‌ها، خود بزرگ‌بینی‌ها، تفسیر به رأی کردن‌ها، سمپاشی‌ها و ... مغایر پروژه دکتر مصدق است. مصدق تنها یک دولتمرد نیست، او الان یک راه است، تقید به اهداف و استراتژی او نیاز الان ما هم هست. نمی‌توان نام مصدق را یدک کشید ولی از وابستگی سخن گفت و یا فریب سرآبها را خورد. رضاشاه و محمدرضاشاه نقطه مقابل دکتر مصدق بودند و پیروان آنها هم امروز همین هستند. بحران‌های کنونی جامعه، رضاشاه و محمدرضاشاه را تبرئه نمی‌کند، کندوکاو لازم دارند، علت‌یابی لازم دارند، راه مصدق و اهداف جبهه ملی (سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲)، هنوز نیاز امروز ما هم هستند. تغییرات وجود دارد ولی عصاره و جوهر کار مصدق ملاک است.

امروز هم بر اعضای محترم جبهه ملی ایران لازم است مانند دکتر مصدق، آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله طالقانی و خیلی از رهبران جبهه ملی ایران در دوران‌های مختلف نگذارند "اسلامیون" و "ملیون" این جبهه را به ناحق "ضداسلامی" جا بزنند و بین ایرانی‌ت و اسلامیت افتراق ایجاد کنند و از آب گل‌آلود، ماهی خود را بگیرند.

به امید شناخت بیشتر دکتر مصدق و راه او